

نوع مقاله: ترویجی

## رابطه حجاب با جایگاه معنوی زنان مسلمان از دیدگاه قرآن و حدیث

yaamahdi1369@gmail.com

emami@kashanu.ac.ir

کلمه ملیحه کرمی جعفرلو / کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه کاشان

مرتضی امامی / استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه کاشان

پذیرش: ۹۹/۰۹/۱۵

دریافت: ۹۹/۰۴/۰۸

### چکیده

پوشش و حجاب دارای ابعاد فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و نیز دارای مؤلفه‌های مذهبی، معنوی، منزلتی، شخصیتی و رفتاری است که می‌توان از زوایای مختلفی بدان نگریست؛ لکن با توجه به تأثیرات و تعاملات متقابل میان روح و عمل، این مسائل اصلی مطرح است که اساساً چه نوع رابطه‌ای بین روح و پوشش انسان از دیدگاه قرآن وجود دارد؟ و نحوه شکل‌گیری و تکامل روح و عمل در فلسفه اسلامی و در رابطه با حجاب چگونه است؟ این مقاله بر آن است تا با رویکردی توصیفی - تحلیلی و با تتبع در منابع تفسیری، فلسفی، روایی و برخی گزاره‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی، به روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای و تحلیل محتوا، و با بررسی موضوعاتی نظیر وجود نفس (روح) و نیز تعامل دوجانبه روح با عمل و بالعکس و تجسم اعمال، اثبات کند که اساساً رابطه حجاب با جایگاه و قداست زنان مسلمان و با ایمان، رابطه‌ای عینی و حقیقی است.

کلیدواژه‌ها: حجاب، روح، زنان مسلمان، قرآن، لباس.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

رابطه‌ای تکوینی با روح انسان دارد و هویت حقیقی، صورت ملکوتی و جایگاه انسان را در بهشت معین می‌کند، و نیز اینکه زنان با ایمان اساساً درجه و جودی‌شان متفاوت با دیگر زنان است، این پژوهش پیشینه‌ای را سراغ نداشته و در یک نوشتار منسجم بدان پرداخته نشده است. بر این باوریم که شناخت هویت واقعی زنان مسلمان و نقش حجاب در فرایند تکوینی و تکاملی نفس (روح) می‌تواند در اعتلای نوع نگرش به مسئله حجاب تأثیرات مفیدی داشته باشد.

## ۱. عوامل مؤثر در رویکرد زنان مسلمان به حجاب

اگرچه اعمال آدمی به وسیله اعضا و جوارح صورت می‌پذیرد؛ لکن بینش‌ها و گرایش‌های قلبی نیز از جمله پیش‌نیازهای معرفتی عناصر پنهان و رنگ‌دهنده افعال در درون انسان است. قلب و توجهات قلبی، جایگاه محوری در رابطه با ارزش واقعی عمل دارد و لذا بدی یا نیکی هر رفتاری در نهایت به قلب نسبت داده می‌شود: «إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (شعراء: ۸۹)؛ مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید. از نظر علامه طباطبائی، قلب همان روح و نفس است که کانون ادراکات و صفات نفسانی است. انسان برای ادراک، غیر از حواس و عقل (نظری)، شاهد قلبی و علم حضوری نیز در اختیار دارد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۲۲۳). هرکس با داشتن فهمی عمیق از دین (تفقه) و انجام تکالیف دینی براساس شناخت بصری و بصیرتی می‌تواند به مقامات بلندی راه یابد. ژرف‌نگری و شناخت عمیقی که توأم با عمل در حوزه اهداف، نیات و عمل (حسن و قبح فعلی و فاعلی)، به واسطه عقل نظری صورت می‌گیرد و به درک شهودی (قلبی) از حقایق و معارف الهی (عقل عملی)، می‌انجامد و موجب بصیرت و روشنی دیده باطن و در نهایت ارتقاء درجات معنوی و کیفیت و ارزش حقیقی پوشش و حجاب می‌شود و چنانچه حجاب را رفتاری که براساس پیش‌فرض‌های شناختی و معرفتی نظیر اعتقادات و باورها، ارزش‌ها و صفات نفسانی صورت می‌پذیرد به حساب آوریم، آن‌گاه باید به پاسخ این پرسش بپردازیم که اساساً چه رابطه‌ای بین نفس (روح) و عمل و بالعکس وجود دارد؟ از جمله پیش‌فرض‌های معرفتی که نقش علل و عوامل را در فلسفه حجاب و رویکرد قلبی زنان باایمان به نوع پوششی که قرآن تعریف کرده، دارد، موضوعاتی نظیر وجود نفس (روح) و اوصاف آن نظیر حیا و عفاف، و آگاهی از نحوه تکون و تکامل نفس، تعامل

باورها، ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی از جمله عواملی است که برای درک عینیت حجاب و تحلیل آن، باید به آنها استناد کرد. باورها، مشروعیت‌بخش ارزش‌ها و ارزش‌ها نیز توجیه‌کننده هنجارها و نمادها نیز تجلی هنجارهایی هستند که در رفتار و کنش‌های اجتماعی عینیت می‌یابد. نوع پوشش و ارتباطات غیرکلامی زنان و مردان در عرصه‌های عمومی، مشخص‌کننده میزان نهادینه شدن آن باورها، ارزش‌ها در جامعه و نفوس آنان است. در جامعه اگر زنی بد لباس بپوشد، این لباس و ظاهر زن است که به چشم می‌آید؛ اما اگر با وقار و حیاتی که مناسب زن باایمان است لباس بپوشد، این جلال و جمال معنوی اوست که در صورت‌های گوناگونی از عفاف و حجاب تجلی می‌یابد.

هرچند توصیه صریح قرآن در خصوص عفاف و حجاب به زنان مؤمنه (نور: ۳۱؛ احزاب: ۵۹)، در واقع توجیه‌کننده اولیه ارزش و کرامت زن و اهمیت آن در جامعه است؛ لکن چنانچه این تعبد و تعهد فرد و جامعه، با مبانی نظری و استدلالی و نیز ادراکات عقل عملی و شهودی آمیخته گردد، آن‌گاه تأثیرات مضاعف و متصاعدی در تعالی فرد و اجتماع به دنبال خواهد داشت.

این پژوهش بر آن است تا با تتبع در منابع معتبر عقلی و فلسفی و نیز بررسی و تحلیل محتوای آیات و روایاتی که در خصوص پوشش و لباس موجود است و با تأکید بر لباس و حجاب زنان مسلمان، به دنبال پاسخ این مسئله برآید که اساساً چه نوع رابطه عینی بین لباس، حجاب و شکل‌گیری منزلت قدسی زنان باایمان از دیدگاه قرآن وجود دارد؟ و اینکه آیا این رابطه، صرفاً رابطه‌ای اعتباری و قراردادی است یا حقیقی و واقعی؟ فرض بر این است که چنانچه فراتر از دیدگاه‌های جنسی، فلسفه اولیه و اصلی حجاب را در زمینه‌هایی جست‌وجو کنیم که زنان مسلمان، بدون حضور هیچ نامحرمی، ملزم به رعایت حجاب‌اند؛ - مانند هنگام اقامه نماز، طواف و غیره - به این نتیجه دست خواهیم یافت که اساساً رابطه حجاب با جایگاه و قداست زنان باایمان، رابطه‌ای عینی و حقیقی است و نه اعتباری و مجازی. خداوند زنان را به گونه‌ای آفریده که با جمال و شکوه همراه‌اند و از این استعداد و قابلیت برخوردارند که با تربیت نفوس خویش، خود، روح و ریحان و جنت‌النعمیم بهشت شوند.

تاکنون در ارتباط با جایگاه زنان در جامعه اسلامی و حوزه‌های گوناگون فردی و اجتماعی و نقش حجاب در این جایگاه، آثار بسیاری منتشر شده است، اما در خصوص اینکه حجاب و لباس

به مرحلهٔ تکامل می‌رسد: «... ثُمَّ أَنْشَأْنَا هَلْخًا آخِرًا...» (مؤمنون: ۱۴)؛ سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم؛ یعنی همان موجود - که ما از عصاره‌ای از گل، سپس نطفه‌ای در قرارگاه رحم، و بعد به صورت خون بسته، و آن علقه را شبیه گوشت جویده شده، و آن مضغه را به صورت استخوان‌هایی، و بر آن استخوان‌ها گوشت پوشاندیم؛ - را به چیز دیگری (روح) تبدیل کردیم.

همچنین نفس، متناسب با تعابیر قرآنی شامل حالت‌های گوناگونی نظیر: مطمئنه (فجر: ۲۷)، لوامه (قیامت: ۲) و اماره (یوسف: ۵۳) است. از آنجاکه نفس لوامه، بُعد مادی و طبیعت حیوانی نفس است، هیچ‌گونه مناسبتی با پوشش و لباس ندارد و در صورتی که این حالت نفسانی، امیر و فرماندهٔ روح آدمی گردد، نوع و مقدار پوشش نیز متناسب با آن خواهد شد؛ چنانچه علاقهٔ به لباس را در حیوانات نمی‌توان مشاهده کرد. به همین خاطر «در تمدنی که اساساً مادی است، و انسان دیگر موجودی نیست که بتواند خلیفه خدا گردد، انسان هیچ فرقی بنیادی و وجودی با حیوان ندارد. ارزش او به اندازهٔ ارزش تن اوست. ناچار است در فرصت محدودی که تا مرگ دارد تا می‌تواند از آنچه در این طبیعت مادی لذت‌آور است، بهره‌گیری کند» (حدادعادل، ۱۳۸۹، ص ۱۰-۱۲).

از نظر قرآن، حقیقت هر انسانی، روح اوست که قبض می‌شود، اگرچه بدن بپوسد؛ و البته این منافات ندارد با اینکه انسان در نشئه دنیا و برزخ و قیامت، بدن و صورتی متناسب با همان نشئه و مرحله داشته باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۷۶). جزای در آخرت و لباس اهل بهشت یا اهل جهنم در حقیقت همان صور مجسم اعمالی است که انسان در دنیا انجام داده است، اما علاوه بر آن و پیش از موضوع تجسم بیرونی اعمال، مسئلهٔ تجسم نیت‌ها و انگیزه‌ها یا «ملکات نفسانی» (تجسم درونی اعمال) مطرح است؛ و منظور از تجسم درونی آن است که نفس (روح) که در ابتدای تکون خویش جسمی، بی‌شکل و بدون صورت و تنها قوه و استعداد بود، رفته رفته توسط اعمال، صورت پذیرفته و شکل می‌گیرد و شکل حقیقی آن به تدریج و متناسب با نیت‌ها، خصلت‌ها و ملکات نفسانی او تجسم می‌یابد، و براین اساس اگرچه انسان‌ها از نظر صورت ظاهری یکسانند؛ ولی از نظر صورت باطنی (قیافه و شکل روح) انواع یا اصناف گوناگونی دارند. این معنا در صفات روحی مصادیق بسیاری دارد (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۲۶۰).

برخی از دلایل عقلی اثبات روح عبارت‌اند از تفاوت نوع ادراکات انسان؛

دوجانبهٔ روح با عمل و بالعکس و شناخت موضوع تجسم اعمال است. بنابراین برای کشف جنبه‌های ملکوتی و روحانی حجاب ابتدا بایستی به این نکات توجه کرد که: «اولاً در انسان، چیزی به نام روح وجود دارد؛ ثانیاً روح انسانی مانند اعراض و صور مادی نیست که با تلاشی محل، نابود شوند، بلکه قابلیت بقاء و استقلال از بدن را دارد؛ و ثالثاً هویت اصلی هر فردی بستگی به ساختار روحی او دارد و بدن، نقش ابزار را نسبت به روح، ایفاء می‌کند» (مصباح، ۱۳۸۲، ص ۳۵۶-۳۶۰). علامه طباطبائی می‌گوید: «وقتی سعادت و شقاوت در نفس انسان محقق می‌شود که ادراک او فعلیت پیدا کرده و مستقر شده باشد، و ادراک هم از آنجایی که مجرد از ماده است، قهراً مقید به قیود ماده و محکوم به احکام آن نیست» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۱۰۱).

همچنین ژرف‌نگری در معنایی که قرآن از مسئلهٔ حجاب کرده، موجب می‌گردد که فلسفهٔ عفاف و حجاب را در لایه‌هایی عمیق‌تر از سطح مسائل جنسی و شهوانی جست‌وجو کنیم؛ زیرا این‌گونه تفسیرها در ارتباط با جایگاه قدسی زنان باایمان و یا در هنگامی که به رفتاری عبادی مانند نماز یا طواف اشتغال دارند، و با مانند زمانی که در برابر فرد نابینایی (نظیر ابن ام‌مکتوم که روایتش بیان خواهد شد) قرار می‌گیرند، توجیهی ندارد. قرآن می‌فرماید: «وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ...» (نور: ۶۰)؛ و پیرزنانی که علاقه‌ای به ازدواج ندارند، گناهی نیست اگر سرانداز خود را (قدری) کنار بگذارند در صورتی که زینت و آرایش خود را آشکار نسازند و اگر عفت پیشه کنند (و با حجاب باشند) برای آنان بهتر است. معلوم می‌شود این ستروی که وجوب شرعی (و تحریک جنسی) ندارد، در خصوص پیرزنان، (همان ملکهٔ نفسانی) عفاف است. در مورد زنان جوان هم خود نظر به مو (هرچند اندک)، ولو به قصد ریه هم نباشد، به دلیل حرمت، حریم و احترام منزلت معنوی زن، جایز نیست؛ زیرا نگاه، ورود به حریم (نفسانی) عفاف زن است و این، حرمت‌شکنی زن است (جوادی آملی، بی‌تا، جلسهٔ ۳۶).

## ۱-۱. وجود روح و اوصاف آن

پوشش و نوع لباس، رابطهٔ مستقیمی با صفات و ویژگی‌های روح آدمی دارد. قرآن کریم از روح انسان، متناسب با هر وصف خاصی از آن، با تعابیری نظیر قلب، فؤاد، نفس و صدر، یاد می‌کند. آیاتی هم نشانگر این معناست که روح از همین نشئهٔ طبیعت و بدن پیدا شده و

ص ۲۸۵). علامه نیز همسو با صدرالمتألهین معتقد است که نفس، جوهری مجرد است که تعلق به بدن مادی دارد؛ به گونه‌ای که او را به نحوی با بدن متحد ساخته و به وسیله شعور و اراده و سایر صفات ادراکی، آن را تدبیر و اداره می‌کند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۶۵). از نظر علامه، علوم و صورت‌های نوعیه‌ای که در اثر عمل و تکرار آن در نفس پدید می‌آید به صورت ملکات نفسانی درآمده و نوعیت جدیدی از انسان را به وجود می‌آورد و مانند فصل برای جنس نفس می‌شود؛ ... این عمل است که نفس را هم‌ساخته و اگر با غایت آفرینش مطابقت داشته باشد، نفسی سعید و نیکبخت به وجود می‌آورد و پاداش آن را درمی‌یابد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۶ ص ۱۶۶).

وی همچنین معتقد است که ادراکات عملی و شهودی وقتی می‌تواند در مرحله عمل به طور کامل نتیجه دهد که فراگرفتند در ضمن تمرین و تکرار باشد. مثلاً کسی که درباره شجاعت و محاسن آن، مفاهیم و معانی را آموخته و آن را تصدیق هم کرده، ولی هیچ‌گاه به آن عمل نکرده و شجاعتی از خود نشان نداده، وقتی با موضوع خطرناکی روبه‌رو می‌شود، نمی‌تواند از معلوماتی که کسب کرده، استفاده کند؛ زیرا قوه واهمه - چون حس هم مؤید آن است - او را به احتراز واداشته و بر عقل غلبه خواهدکرد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۶ ص ۲۵۶).

ارتباط قوی و لاینفک نفس با بدن باعث می‌گردد که حالات و صفات و تحولات روحی انسان در بدن تأثیر کرده و آن را به شکل نفس درآورد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۲۷۰). امیرمؤمنان علیؑ سیمای زنان بی‌عفاف و بی‌ایمان را در دنیا چنین تصویر می‌کند: «در آخرالزمان و نزدیکی قیامت زنانی ظاهر شوند بی‌حجاب و برهنه؛ خودآراستگان برای مردان، آیین و دین رهاکردگان، داخل‌شدگان در آشوب‌ها، مایلان به شهوات جنسی، شتاب‌کنندگان به سوی لذات و خوشگذرانی‌ها، حلال شمارندگان محرمات الهی، و ساکنین پایدار در دوزخ» (حرعاملی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۴، ص ۱۹). قرآن صورت و سیمای اهل آخرت را این‌گونه بیان می‌فرماید: «لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ، وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ، ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ، وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ، أُولَئِكَ هُمُ الْكُفَّرَةُ الْفَجْرَةُ» (عبس: ۳۷-۴۲)؛ در آن روز هر کدام از آنها وضعی دارد که او را کاملاً به خود مشغول می‌سازد! چهره‌هایی در آن روز گشاده و نورانی، خندان و مسرور است؛ و صورت‌هایی در آن روز غبارآلود است، و دود تاریکی آنها را پوشانده است؛ آنان همان کافران فاجرند! «کفرة» افراد فاسدالعقیده و «فجرة» فاسدالعمل‌اند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰، ص ۲۱۰).

به این صورت که ادراکات شهودی و حضوری که مستقیماً به خود واقعیت تعلق می‌گیرد و از این جهت، قابل خطا نیستند و همچنین انسان ترس، مهر، خشم، اراده، اندیشه و دیگر اوصاف و حالات روحی خود را بدون نیاز به اندام‌های حسی، و به صورت حضور و شهود خود معلوم، نه صورت مفهومی و ذهنی آن، درک می‌کند، درحالی که دیگر عناصر مادی بدن را باید به کمک اندام‌های حسی بشناسد. دلایل آن است که این نوع از ادراکات، به واسطه روح انسان پدید می‌آید (مصباح، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۶۹). دلیل دیگر آنکه «من» هر کس، موجودی است که در طول ده‌ها سال، با وصف وحدت و شخصیت حقیقی، باقی می‌ماند در صورتی که اجزای بدن، بارها عوض می‌شوند و هیچ نوع ملاک حقیقی برای وحدت و «این‌همانی» اجزای سابق و لاحق، وجود ندارد؛ و دلیل دیگر اینکه هیچ‌یک از حالات و اوصاف روحی مانند احساس و اراده و غیره، قسمت‌پذیری، امتداد و دیگر خواص ماده را ندارد و بنابراین چنین امور غیرمادی را نمی‌توان از اعراض ماده (بدن) به‌شمار آورد؛ زیرا «موضوع این اعراض، جوهری غیرمادی (مجرد) می‌باشد» (رک: مصباح، ۱۳۷۹، ج ۲، درس ۴۴ و ۴۵). علاوه بر دلایل عقلی، در قرآن نیز آیات بسیاری را در این خصوص می‌توان مشاهده کرد؛ نظیر: «وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» (سجده: ۹)؛ از روح منسوب به خودش در آن دمید. و در مورد آفرینش حضرت آدمؑ می‌فرماید: «... وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...» (ص: ۳۲)؛ و از روح خود در آن دمیدم. به عقیده علامه راز اینکه انسان در خود وحدتی را در تمامی حالات درک می‌کند، وجود نفس، وحدت و تجرد آن است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۱۹ و ۳۶۴).

## ۱-۲. اوصاف نفس و نحوه تکامل آن

لباس و نوع پوشش در هر فرهنگ و تمدنی رابطه مستقیمی با معنا و تعریف انسان در آن فرهنگ و تمدن دارد. در فرهنگ اسلامی، انسان، تلفیقی از تجرد و ماده است. تجرد نفس، آن است که مادی و قابل قسمت و دارای زمان و مکان نیست. ماده در تحولات جوهری خود تدریجاً رو به کمال می‌رود تا به سرحد تجرد می‌رسد. در فلسفه صدرایی، نفس (روح) از بدن حادث می‌شود و به اصطلاح «جسمانیة‌الحدوث و روحانیة‌البقاء» است (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۳، ص ۱۲۶). مسئله هستی (وجود) و تشکیک آن و پیوستگی درجات و مراتب وجودی و حرکت جوهری و اینکه جوهر ذات، در مسیر این وجودات حرکت می‌کند؛ جسمانیة‌الحدوث و روحانیة‌البقاء بودن روح را تبیین می‌کند (جوادی آملی، بی‌تا، ص ۷۱). نفس، جوهری است که در ذات خود حرکت دارد و تکامل می‌یابد (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۷،

شرم و حیاء و کلمات مرادف آن در فارسی نظیر: خجالت، انفعال، آزر، عیب، عار، به معنای حیرت و وحشتی است که در آدمی از آگاه شدن دیگری بر عیب یا نقص او پیدا شود (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل واژه). در عربی نیز، حیاء، دگرگونی و انفعالی است که به جهت ترس از عیب و نکوهش برای انسان به وجود آید (طریحی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۱۳). در فرهنگ قرآن حیا را با توجه به معنای لغوی آن، نوعی انقباض نفس به جهت زشت بودن بعضی امور و ترک زشتی‌ها معنا کرده‌اند (راغب اصفهانی، ۱۳۷۳، ذیل واژه). قرآن می‌فرماید: «فَجَاءَتْهُ إِخْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ...» (قصص: ۲۵)؛ یکی از آن دو (زن) به سراغ او آمد، درحالی که با نهایت حیا گام برمی‌داشت. به عقیدهٔ آیت‌الله جوادی آملی این حیا اختصاصی به شریعت اسلام ندارد؛ وجود مبارک مریم علیها السلام نیز (هنگامی که از باردار شدن خود مطلع گشت، و نگران نگاه بدبینانهٔ مردم بود) گفت: «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَسِيًّا» (مریم: ۲۳)؛ ای کاش پیش از این مرده بودم، و بکلی فراموش می‌شدم! (جوادی آملی، بی‌تا، جلسه ۱۰).

به دلیل وجود همین «حیاء و شرم» در فطرت آدمی و نیز شواهد و مستندات تاریخی می‌توان گفت که گرایش به پوشش و حجاب به طور طبیعی در تمام جوامع و ملل همواره وجود داشته است. نویسنده کتاب *فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی* می‌نویسد: «کیفیت لباس زنان و مردان، قویاً تابع جهان بینی و ارزش‌های حاکم بر فرهنگ و حتی مبین نوع جهان بینی افراد آن جامعه است. یک نگاه به تحقیقات و تصاویری از لباس‌های سنتی و ملی اقوامی که هنوز تحت تأثیر فرهنگ غرب قرار نگرفته‌اند، به ما می‌فهماند که وجه اشتراک این انواع متعدد و مختلف این است که همه آنها بلند، گشاد، غیرچسبان و عموماً با سرپند، کلاه و دستار همراه بوده است» (حدادعادل، ۱۳۸۹، ص ۸). و در خصوص بررسی لغوی واژه «لباس» می‌گوید: «در زبان فارسی برای لباس، واژه‌های «پوشش»، «تن‌پوش» و «پوشاک» را داریم و از فعل پوشیدن و پوشاندن استفاده می‌کنیم. لباس که همان پوشش است، از مصدر پوشیدن و به معنای پنهان کردن و از نظر دور کردن است. خود واژهٔ لباس هم از مصدر لبس، به معنای اشتباه افتادن، شبهه و اشکال و عدم وضوح است. بنابراین لباس یعنی چیزی که صورت اندام و وضوح و مشخصات آن را به گونه‌ای دیگر منعکس کند. لفظ دیگری که در عربی برای لباس وجود دارد «شِعار» است که معنای دیگر آن

صاحب تفسیر *مجمع‌البیان* روایتی را از سوده همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برخی از مردم عربان و پابرنه و ناتوان در قیامت برانگیخته می‌شوند؛ درحالی که از شدت حرارت، عرق بر دهن‌هایشان لگام زده و تا گوش‌هایشان بالا آمده! و سپس تلاوت فرمود: «لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ...»؛ چهره‌هایی در آن روز نورانی و درخشان، خندان و شادمان از ثوابی که برای او ساخته شده!... و چهره‌هایی در آن روز غبار گرفته برای غصه‌ای که (در درون) دارند (حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۵۱۲). قرآن می‌فرماید: «تَلَفَحَ وُجُوهُهُمْ النَّارَ وَ هُمْ فِيهَا كَالْحُوتِ» (مؤمنون: ۱۰۴)؛ آنان در دوزخ روسیاه و بد منظر خواهند زیست؛ «كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (یونس: ۲۷)؛ چنان پنداری که صورت سیاهشان شب‌ظلمانی است؛ آنان اهل آتش‌اند و در آن همیشه خواهند بود.

علامه در تبیین عقلی صورت‌های عذاب در آخرت می‌نویسد: «هر عملی که انسان انجام می‌دهد، اگر تکرار شود، رفته رفته در نفس، نقش می‌بندد و به صورت ملکه (طبیعت ثانویه) درمی‌آید؛ سپس رسوخ بیشتر کرده و صورتی سعیده یا شقیه در نفس ایجاد می‌کند که مبدأ هیأت‌ها و صورت‌های نفسانی می‌شود. حال اگر آن ملکه سعیده باشد، آثار وجودی‌اش، که به منزلهٔ مادهٔ مستعد (ر.ک: صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۵، ص ۷۴) است، مناسب با صورت جدید نفسی می‌شود و اگر شقیه باشد، آثارش اموری عدمی می‌شود که با تحلیل عقلی به فقدان و شر برگشت می‌کند. پس نفسی که سعید است، از آثار لذت می‌برد؛ نفس شقی هم هرچند که آثارش ملایم خودش است، لکن بدان جهت که انسان است از آن متألم می‌شود» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۸۳).

## ۲. تجسم بیرونی حجاب و تکون درونی آن

از آنجاکه باورها و اعتقادات و دیگر اوصاف روحی انسان در رفتارها و انگیزش‌ها و گرایش‌های انسان تأثیر می‌گذارد و همواره یکی از عوامل مؤثر در ظهور عفاف و پاک‌دامنی زنان در جوامع انسانی، صفت روحانی شرم و حیای آنان بوده است؛ بنابراین پیش از سخن در مسئلهٔ آثار درونی و بیرونی پوشش و حجاب، می‌بایست به بررسی معنای لغوی و اصطلاحی واژگان مرتبط با حجاب نظیر: حیاء، عفاف، حَجَب و حجاب، ستر، پوشش و لباس و شعار بپردازیم.

عَلَيْكُمْ سَمْعَكُمْ وَلَا أَبْصَارَكُمْ وَلَا جُلُودَكُمْ...» (فصلت: ۲۲): شما اگر گناهانتان را مخفی می‌کردید، نه به خاطر این بود که از شهادت گوش و چشم‌ها و پوست‌های تنتان بیم داشتید؛ می‌گوید: ستر به معنای پنهان‌سازی و پوشانیدن چیزی از کسی است که بدان می‌نگرد (طریحی، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۳۲۳).

عفاف نیز در فرهنگ قرآن معنایی فراتر از پاکدامنی جنسی دارد؛ نظیر: «... يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ...» (نقره: ۲۷۳) (از شدت خویشتن‌داری، افراد ناآگاه آنها را بی‌نیاز می‌پندارند)، که البته منشأ روحی و نفسانی عفاف (خویشتن‌داری جنسی) است: «وَأَلَيْسَتْ عَفْفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...» (نور: ۳۳)؛ و کسانی که امکانی برای ازدواج نمی‌یابند باید پاکدامنی پیشه کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز گرداند. راغب اصفهانی در معنای عفاف می‌گوید: «عفت، حصول حالتی نفسانی است که مانع تسلط شهوت می‌شود و عقیف کسی است که با تلاش مستمر و غلبه بر شهوت، به این حالت دست یافته باشد» (راغب اصفهانی، ۱۳۷۳، ص ۳۳۹). از نظر خواجه نصیرالدین طوسی: «عقیف به حقیقت آن کس بود که زینت قوت شهوانی بر تناول هر صنفی از مشتهیات به قدر حاجت، چنان که باید و چندان که شاید، بر وجهی که مصلحت اقتضا کند، اقدام می‌کند» (طوسی، ۱۴۱۳، ص ۸۸). علامه نیز پس از آنکه قوای ناطقه، غضبیه و شهویه (مجموع مشتهیات نفس بهیمه) را از حالات نفس می‌شمارد، معتقد است که حد اعتدال در قوه شهوانی «عفاف» نامیده می‌شود (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۷۱).

قرآن در زمینه ارتباط مستقیم میان عفاف که ملکه نفسانی است با حجاب، می‌فرماید: «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَخْرُجْنَ مِنْ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ...» (نور: ۳۱)؛ و به زنان باایمان بگو چشم‌های خود را (از نگاه هوس‌آلود) فروگیرند، دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را - جز آن مقدار که نمایان است - آشکار نمایند و (اطراف) روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند، و زینت خود را آشکار نسازند. در زمینه مصونیت زایی زنان در برابر اینای هوسبازان می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِلزَّوْجِكِ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْبِنُ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيْبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِنَنَّ...» (احزاب: ۵۹)؛ ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو: جلاب‌ها (روسری‌های بلند) خود را بر خویش فروافکنند، این کار برای اینکه (به عفاف) شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است.

علامت و عبارات مخصوصی که گروهی آن را علامت خود قرار می‌دهند. بنابراین لباس هر کس شعار اوست و علاوه بر اینکه پوششی برای او محسوب می‌شود، بیان‌کننده مکنونات ضمیر و مشخص‌کننده شخصیت هر فرد است» (همان، ص ۱۵-۱۶). طریحی دربارهٔ واژه شِعَار می‌گوید: «شِعَار (به کسر شین) به لباس زیر که چسبیده و مماس با بدن است گفته می‌شود؛ به خلاف دِثَار که به لباس رو اطلاق می‌شود. و در حدیث چنین آمده است: شما ای جماعت انصار شِعَار هستید و سایر مردم دِثَار؛ یعنی شما جماعت انصار از زمره اصحاب خاص و سِرّ می‌باشید» (طریحی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۵۱۸). در قرآن نیز «يَا أَيُّهَا الْمُدْتِرُّ» (مدثر: ۱) یعنی: ای جامه خواب به خود پیچیده و در بستر آرمیده!

حَجَب: بازداشتن، منع، حجاب، حجابت، در پرده کردن و پوشیدن (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل واژه) و حجاب در لغت به معنای مانع، پرده و پوشش است (جوهری، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۰۷). استعمال بیشتر این واژه در معنای ستر (پرده) است. شهید مطهری نتیجه بررسی‌های خود در واژه حجاب را چنین اظهار می‌دارد: «کلمه حجاب هم به معنی پوشیدن است و هم به معنی پرده و حاجب. بیشتر، استعمالش به معنی پرده است. این کلمه از آن جهت مفهوم پوشش می‌دهد که پرده، وسیله پوشش است؛ در قرآن کریم: «حَتَّىٰ تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ» (ص: ۳۲)؛ یعنی تا آن وقتی که خورشید در پشت پرده مخفی شد. استعمال کلمه «حجاب» در مورد پوشش زن یک اصطلاح نسبتاً جدید است؛ در قدیم و مخصوصاً در اصطلاح فقها کلمه «سِتْر» که به معنی پوشش است به کار رفته است. فقها چه در کتاب الصلوة و چه در کتاب النکاح که متعرض این مطلب شده‌اند، کلمه «سِتْر» را به کار برده‌اند» (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۹، ص ۴۳۰-۴۳۱). البته ستر گاهی هم به معنای پوشش و حجاب باطنی و قلبی است نظیر «وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا، وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ...» (اسراء: ۴۵-۴۶)؛ و هنگامی که قرآن می‌خوانی، میان تو و آنها که به آخرت ایمان نمی‌آورند، حجاب ناپیدایی قرار می‌دهیم؛ و بر دل‌هایشان پوشش‌هایی، تا آن را نفهمند. طریحی می‌گوید: (حجابا مستورا) ای: «حجاباً علی حجاب»؛ که حجاب اول، مستور به حجاب ثانی شود و معنای آیه حکایت از غلظت و ضخامت این حجاب، که حجابی قلبی است، دارد و نیز در آیه «وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ

كُلُّ يَعْملُ عَلَى شَاكِلَتِهِ...» (اسراء: ۸۴) (هرکس طبق ساختار باطنی خود عمل می‌کند) و از طرفی حقیقت باطنی انسان نیز مرهون اعمال و رفتارهای وی است: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» (مدثر: ۳۸) (هر نفسی در گرو اعمال خویش است) و این به دلیل رابطهٔ مستقیم و دوجانبهٔ میان اعمال و سرشت آدمیان است. کسانی که باطنی مزکی و فطرتی الهی دارند، پوشش و جامهٔ آنان لباس تقوا است، و از آنجاکه نفس بهیمةٔ انسان خواهان برآورده شدن بی‌قید و شرط نیازهای شهوانی است، آنان که ضمیر آلوده‌ای دارند، لباس را شعاری برای تفاخر، شهوت و اشتها، تبرج و خودنمایی، جاه‌طلبی و تشخیص‌طلبی قرار می‌دهند. امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «هر کس لباسی بپوشد که او را (به فجور) مشهور کند، خداوند روز قیامت، لباسی از آتش بر او می‌پوشاند» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۶ ص ۴۴۶).

علاوه بر تأثیرات دوجانبهٔ نفس و عمل، در بحث تجسم اعمال نیز، علامه معتقد است: «قوانین دینی، معارف اصولی، احکام اخلاقی و عملی، تماماً با نفس انسان سروکار دارد که با استمرار و استقرار و تمرین، به صورت عادت و ملکات فاضله درآمده و رفته رفته در نفس رسوخ می‌یابد. نفس، صورت‌هایی کسب می‌کند که با قرب خدا و رضوان الهی ارتباط دارد، و نیز اعمال زشت و باطل، صُوری درست می‌کنند، که بعد از مفارقت از دنیا به صورت دوزخ و آتش درمی‌آیند، چون صور نفسانی چنین انسانی، جز با آتش نمی‌تواند رابطه داشته باشد، و این خود سببی حقیقی است و نه اعتباری» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۴۷). پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دو گروه از دوزخیان را هنوز من ندیدم: گروهی که تازیانه‌هایی مانند دم گاو در دست دارند و مردم را با آن می‌زنند و گروه دیگر زنانی که پوشش دارند، اما برهنه‌اند؛ کج‌راهه می‌روند و دیگران را نیز به کجروی تشویق می‌کنند؛ سرهایشان همچون کوهان شتر فروهشته است؛ اینان به بهشت نمی‌روند و بوی بهشت را که از فاصلهٔ چندان و چندان به مشام می‌رسد، استشمام نمی‌کنند» (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۴۸).

پس از اثبات نظریاتی مانند جسمانیة‌الحدوث و روحانیة‌البقای نفس (روح)، (و حرکت جوهری و تکاملی آن توسط صدرالمأئلهین)، دیگر نبایستی بسیاری از گزاره‌های دینی و ظواهر قرآنی نظیر تکوینی بودن جزای الهی یا تکونات و صیورورت‌های روحی، مانند اینکه متقین خود، روح و ریحان و جنت‌النعمین در بهشت‌اند را مجاز گویی بنامیم: «فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ. فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّاتٌ نَّعِيمٍ» (واقعه: ۸۹)؛ پس اگر او از مقربان باشد؛ رُوح و ریحان و

چنان که اشاره شد، منشأ اصلی پوشش و لباس، نیاز به محفوظ ماندن، عقیف بودن و زیبا شدن است و از جمله پیش‌فرض‌های شناختی در این خصوص، تعامل دوجانبهٔ شاکلهٔ روحی هر فرد با عمل و بالعکس است. همچنان که نوع پوشش رهبران مذهبی و مدعیان عرفان و معنویت در جوامع گوناگون، همواره بیشتر از پیروانشان بوده است (رک: روت‌ترنر، ۱۳۹۳). علامه در پاسخ به این مسئله که چه نوع رابطه‌ای بین روح و عمل انسان وجود دارد؟ معتقد است: «علوم اجتماعی و همچنین روان‌شناسی و علم اخلاق این معنا را ثابت کرده که افرادی که از انسان سر می‌زند، ارتباطی با احوال و ملکات درونی وی دارد، و از سرچشمهٔ صفات نفسانی او نشئت می‌گیرد و در عین حال تأثیری متقابل در نفس او دارد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۵۰). پوشش و حجاب رفتار و عملی است که منشأ نفسانی دارد. علامه به نقل از تفسیر قمی، روایتی از امام صادق علیه السلام در تفسیر «... وَ لِبَاسِ التَّقْوَى» بیان کرده که حضرت فرمود: منظور از لباس‌التقوی «عفاف» است. به‌درستی که آدم عقیف، عورات خویش را آشکار نمی‌سازد؛ هرچند بدون لباس باشد و «فاجر» آن را آشکار می‌کند، اگرچه پوشیده از لباس باشد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۸۸).

بنابراین عفاف یک حالت نفسانی است که تجلی آن را در رابطه با غریزهٔ جنسی در صورت‌هایی از حجاب به صورت فطری در اغلب جوامع انسانی که فطرتی سالم دارند، ظهور می‌کند. فخررازی می‌گوید: انسان عقیف در غیر نماز هم چون در محضر ذات اقدس الهی است به عنوان ادب مع‌الله حیاء کرده و خود را پوشیده نگاه می‌دارد؛ زیرا: «الله احقُّ أَنْ یستحیی منه» (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۳، ص ۳۶۳). مرحوم طبرسی به نقل از ترمذی روایتی از ام‌سلمه نقل کرده که می‌گوید: من و میمونه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم، در این هنگام / این‌مکتوم نزد ما می‌آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حجاب کنید! گفتیم: یا رسول‌الله مگر نایبنا نیست؟ ما را نمی‌بیند! پیامبر فرمود: آیا شما هم نایبنا هستید و او را نمی‌بینید؟ (طبرسی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۶۱۶). بنابراین چنانچه حجاب را رفتار و عملی که براساس باورها و ارزش‌های انسان و انگیزه‌های درونی و ایمانی افراد صورت می‌پذیرد، به حساب آوریم، آن‌گاه باید به پاسخ این پرسش پردازیم که اساساً چه رابطه‌ای بین نفس (روح) و عمل و بالعکس وجود دارد؟ باید توجه داشت که رفتار و طرز پوشش و لباس هر فرد، متناسب با نفس و هویت باطنی وی فعلیت و ظهور می‌یابد: «قُلْ

می‌کنند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۹۳). بنابراین، انسان در دنیا در حال شدن و صیوریت است و هرچه کامل‌تر می‌گردد، تقرب بیشتری پیدا می‌کند و در عوالم برتری مقام می‌گیرد و این مقامات است که به صورت بهشت و نعمت‌های آن تمثیل و تجسم می‌یابد.

در تبیین عقلی این مسئله صدرالمتألهین می‌گوید: «بعید نخواهد بود اگر نفس بتواند علاوه بر صور خیالی ذهنی (که مثلاً در خواب یا بیداری می‌سازد)، قدرت بر خلق صور عینی باطنی نیز داشته باشد. وی همچنین مثالی را یادآور شده و می‌گوید: ماهیت رطوبت در جسم، صورت خاص خود را دارد و در قوای ادراکی حس و خیال، صورتی دیگر و در ادراک عقلی به صورت دیگری ظاهر می‌گردد. خشم و غضب نیز که مربوط به روح انسان است، هرگاه برافروخته گردد آثار آن در بدن نمایان می‌گردد؛ خون به جوش آمده، صورت سرخ می‌شود و حرارت بدن بالا می‌رود. بنابراین جای شگفتی نیست که همین صفت در سرای دیگر به صورت آتش تجسم یابد و فرد را بسوزاند». صدرا همچنین می‌گوید: «چون قیامت تبادل عالمی به عالم دیگر است و نفس با قدرت بیشتری ظهور می‌یابد، این باعث می‌شود که چیزهایی را که در دنیا فقط در محدوده ذهن می‌توانست به وجود آورد، با گستره بیشتری در اطراف خود به وجود آورد». سپس اضافه می‌کند: «برای کسانی که می‌خواهند از روی بصیرت داوری کنند، همین قدر که ما یادآور شدیم، کافی است تا نسبت به همه آنچه از جانب خداوند و رسول گرامی ﷺ و شریعت اسلام در مورد صورت‌های اخروی که مترتب بر عقاید حق یا باطل، و اعمال زیبا و زشت می‌باشند، وارد شده، ایمان آورند؛ هرچند خود از اهل مکاشفه و مشاهده نباشند و نتوانند واقعیت آنها را ادراک کنند» (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۴، ص ۱۵۷).

علامه نیز در این خصوص می‌گوید: «نفس آدمی به خاطر تجردش، هم سنخیتی با عالم مثال دارد و هم با عالم عقل؛ بنابراین در خواب به نحو حکایتی خیالی و به صورت و اشکالی جزئی و مادی که با آنها مأنوس است، برخی پدیده‌ها را ادراک می‌کند. مثلاً مفهوم کلی سرعت را با تصور جسمی سریع؛ و یا مفهوم کلی عظمت را با کوه؛ و رفعت و علو را با آسمان؛ و آدم مکار را با روباه؛ و غیر اینها را به صورت‌هایی که با آن مأنوس است، تشبیه کرده و مجسم می‌سازد. بنابراین معنی ندارد که نفس (چون مجرد است و محدودیت‌های ماده را ندارد) نتواند آنچه را که مشاهده می‌کند با

بهشت پر نعمت است. در زمینه تجسم درونی اعمال صالحه، آیت‌الله جوادی آملی نیز معتقد است اگر ما دلیلی داشتیم که در این آیه، «لَه» (مضاف)، محذوف است، می‌گوییم «فله روح و له ریحان»؛ اما اگر نه دلیل عقلی داشتیم و نه نقلی، در این صورت، ظاهر حجت است؛ یعنی خودش بوستان است، سر تا پای این شخص معطر است و ریحان است؛ هرچند در کنار او بهشت فراوان هست، از آن نعمت‌ها هم استفاده می‌کند؛ ولی خودش یک بهشت روان و متحرک است. همان‌طور که درباره کفار و ظالمین دارد: «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» (جن: ۱۵) (و اما ظالمان آتش‌گیره و هیزم دوزخند). نمی‌گوییم «فله حطب»؛ خود ظالم، سر تا پیش می‌شود هیزم نسوز و گری می‌گیرد (جوادی آملی، بی‌تا، جلسه ۱۸). در زمینه تجسم بیرونی اعمال، شیخ بهایی به نقل از ابوعلی طبرسی در تفسیر آیه «فَرُوحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ» (واقع: ۸۹)؛ «رُوح و ریحان و بهشت پر نعمت است»؛ چنین نقل می‌کند که منظور از ریحان، نسیمی است که از بهشت به مشام مقربین می‌رسد و می‌گوید: من همان عمل صالح توام. آن‌گاه به نقل از کافی، روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که حضرت می‌فرماید: من همان عقیده نیکوی تو و عمل صالحی‌ام که بدان عمل می‌کردی و سپس می‌گوید: این روایت بر اینکه اعتقادات آدمی در این دنیا نیز تجسم می‌یابد، تصریح دارد (شیخ بهائی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۴۸۲).

بنابر آموزه تجسم اعمال، میان اعمال آدمیان و عواقب آنها رابطه تکوینی برقرار بوده و عامل عذاب‌دهنده خارجی در کار نیست و ثواب و عقاب، چیزی جز ظهور همان اعمال در آخرت نیست. مثلاً اگر در برابر گناهی آتش دوزخ وعده داده شده، آن آتش، چیزی جدا از تجسم و عینیت خود آن گناه نیست؛ بلکه حقیقت آن است که تمثیل پیدا می‌کند و به شکل آتش نمایان می‌گردد؛ چنانچه در تفسیر نورالتقلین از قول امیرمؤمنان علی علیه السلام چنین آمده که پوشش اهل معصیت، قطعاتی از آتش است (حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۶۱۴).

علامه معتقد است هر عملی که انسان انجام می‌دهد، خواه خوب یا بد، صورتی دنیوی دارد و صورتی اخروی که هم‌اکنون در دل و نهاد آن نهفته است، آن‌گاه در آخرت پس از تحولات و تطوراتی که در آن رخ می‌دهد، با واقعیت اخروی خود جلوه می‌کند. علامه معتقد است اعمال، امور مطلوب یا غیرمطلوب را (که انسان روز قیامت از آنها مطلع می‌شود)، به وسیله خودشان یا به واسطه لوازم و تأثیراتشان، مهیا

می‌شود (جوادی آملی، بی‌تا، جلسه ۵۳). قرآن در خصوص لباس متقین می‌فرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ. فِي جَنَّاتٍ وَ عِوْنٍ، يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ» (دخان: ۵۳-۵۱). منظور از «استبرق»، همین پَرِنیان و ابریشم و حریر است؛ البته اینها بهترین پارچه‌ای است که بشر تاکنون می‌شناسد؛ درحالی‌که «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (سجده: ۱۷)؛ هیچ‌کس نمی‌داند چه پاداش‌های مهمی که مایه روشنی چشم هاست، برای آنها نهفته شده؛ این پاداش کارهایی است که انجام می‌داند. *آیت‌الله جوادی آملی* معتقد است: «لباس‌های زیر آنها از حریر نازک و ابریشم و لباس‌های رویین که مقداری ضخیم‌تر است از «استبرق» است. این سُندُس و اِسْتَبْرَق فقط بطائن (آستر) آن لباس است؛ به دلیل اینکه فرش‌های بهشتی یک آستر و آبره (رویه)‌ای دارد که مالایدِرک است: «مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرَشٍ بِطَائِنُهَا مِنْ اِسْتَبْرَقٍ...» (الرحمن: ۵۴)؛ آنها بر فرش‌هایی تکیه کرده‌اند با آسترهایی از دیبا و ابریشم. وقتی بطائن (آستر) آن فرش‌ها استبرق است، حتماً آبره‌اش خیلی غنی‌تر است؛ بنابراین لباسی را هم که دربر می‌نند باید همین‌طور باشد (جوادی آملی، بی‌تا، جلسه ۱۷). در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «... يُحَلُّونَ فِيهَا مِنْ اَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُندُسٍ وَاِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْاَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ...» (کهف: ۳۱)؛ در آنجا با دستبندهایی از طلا آراسته می‌شوند و لباس‌هایی (فاخر) به رنگ سبز، از حریر نازک و ضخیم، دربر می‌کنند؛ درحالی‌که بر تخت‌ها تکیه کرده‌اند؛ چه ثواب خوبی. برخی استبرق را دیبا (زرباقت) معرفی کردند. ثواب هم از «ثوبه» است؛ یعنی ثوبشان (جامه‌شان)، را که تار و پودش را خود بافتند، در آنجا می‌پوشند (جوادی آملی، بی‌تا، جلسه ۳۳).

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با ژرف‌نگری در معنایی که قرآن از مسئله حجاب کرده، باید فلسفه عفاف و حجاب را در لایه‌هایی عمیق‌تر از سطح مسائل جنسی و شهوانی جست‌وجو کنیم؛ زیرا این‌گونه تفسیرها در ارتباط با جایگاه قدسی زنان باایمان و در هنگامی که به رفتاری عبادی مانند نماز یا طواف اشتغال دارند، توجیهی ندارد. آفرینش روحی و فطری زنان مسلمان به گونه‌ای است که آنان با جمال و شکوه همراه‌اند و می‌توانند با تربیت نفوس خویش، خود، روح و ریحان و جنت‌النیم بهشت شوند؛ بنابراین رابطه حجاب با جایگاه و قداست آنان، رابطه‌ای عینی و حقیقی است و نه اعتباری و مجازی.

مثال‌هایی که بدان مانوس است، ممثل سازد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۲۷۰). بنابراین حجاب، که تجلی ظاهری عفافِ درونی و روحی زنان است، رفتاری است که به موجب قاعده تعامل روح با عمل و بالعکس، سبب تعالی و تکامل روح زنان عقیف و باایمان شده، در آخرت به صورت‌هایی زیبا و نورانی تجلی می‌یابد و در نهایت خود آنان، رُوح و ریحان و بهشت خواهند شد. علامه معتقد است مربی نفس انسان، همان عمل اوست و در این راه، کنترل هوای نفس و ریاضت، قدرت شگرف نفس را آشکار می‌سازد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۶ ص ۱۶۶ و ۱۸۱).

### ۳. حجاب؛ لباس عبودیت و تقوا

لباس پاسخ‌گوی نیازهای اساسی طبیعی و روحی آدمی است؛ زیرا: او را از گزند طبیعت حفاظت می‌کند؛ به او آراستگی و وقار می‌بخشد؛ در حفظ عفت و شرم به او کمک می‌کند؛ و به دلیل همین وجوه شباهت، قرآن رابطه میان زن و شوهر نسبت به یکدیگر را به لباس متقابل تشبیه کرده است: «... هُنَّ لِيَاسُ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِهِنَّ...» (بقره: ۱۸۷) (آنها لباس شما هستند و شما لباس آنها)؛ و لباس برای سکینه و آرامش نیز هست: «... خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا...» (روم: ۲۱)؛ همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان سکونت یابید (جوادی آملی، بی‌تا، جلسه ۳۶۱). لباس تقوا که پوشش نفوس اهل بهشت است، از تار و پودی دیگر است: «يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ» (اعراف: ۲۶)؛ ای فرزندان آدم! لباسی برای شما فرستادیم که اندام شما را می‌پوشاند و مایه زینت شماست؛ اما لباس پرهیزگاری بهتر است، اینها (همه) از آیات خداست، تا متذکر (نعمت‌های او) شوند. ریش که از پر پرندگان استعاره شده، علاوه بر پوشاندگی، به معنای زیبایی و جمال است (راغب اصفهانی، ۱۳۷۳، ص ۲۰۷). پوشاندگی، حفاظت، زینت، از وجوهی است که این دو لباس را به یکدیگر شبیه ساخته است. آنچه عیوب ظاهر را می‌پوشاند، لباس متعارف است و آنچه عیوب باطن را می‌پوشاند، جامه تقوا است. به نظر *آیت‌الله جوادی آملی*؛ فرق این دو لباس آن است که بر خلاف عیوب جسمی (عورات)، که اصل وجودش عیب نیست؛ عیوب باطنی، وجودش عیب و کشف و ظهورش عیب مضاعف است و جامه تقوا نه اصلاً می‌گذارد عیوب باطنی پدید بیاید و نه اگر پدید آمد، اجازه می‌دهد مکشوف شود؛ زیرا تقوا مانع اشاعه فحشا

می‌گیرد و به درک شهودی (قلبی) از حقایق و معارف الهی (عقل عملی) می‌انجامد و موجب بصیرت و روشنی دیدۀ باطن و درنهایت ارتقاء درجات معنوی و کیفیت و ارزش حقیقی پوشش و حجاب می‌شود.

## منابع.....

- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۷، *زن در آئینه جلال و جمال*، چ هفدهم، قم، اسراء.
- ، بی‌تا، *مجموعه دروس تفسیر*، قم، بنیاد بین‌المللی علوم وحیانی اسراء، [www.esra.ir](http://www.esra.ir) در:
- جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۴۰۴ق، *الصحاح*، تحقیق احمد بن عبدالغفور عطار، چ سوم، بیروت، دارالعلم للملایین.
- حداد عادل، غلامعلی، ۱۳۸۹، *فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی*، چ پنجم، تهران، سروش.
- حعاملی، محمد بن حسن، ۱۴۱۲ق، *وسائل الشیعه*، تحقیق محمد رازی و عبدالرحیم ربانی شیرازی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- خوبی، عبدعلی بن جمعه، ۱۴۱۵ق، *تفسیر نورالتقلین*، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، چ چهارم، قم، اسماعیلیان.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، *لغت‌نامه*، تصحیح محمد معین و سیدجعفر شهیدی، تهران، دانشگاه تهران.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۳۷۳، *المفردات فی غریب القرآن*، تهران، المكتبة المرتضویه.
- روت ترنر، ویل کاکس، ۱۳۹۳، *تاریخ لباس*، ترجمۀ شیرین بزرگمهر، چ ششم، تهران، توس.
- شیخ بهائی، محمد بن حسین، ۱۴۱۵ق، *الاربعون حدیثاً*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- صدرالمآلهین، ۱۹۸۱م، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه*، حواشی علامه طباطبایی، چ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۰۸ق، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تصحیح سیدهاشم رسولی محلاتی و فضل‌الله یزدی طباطبایی، چ دوم، بیروت، دارالمعرفه.
- ، ۱۴۲۰ق، *تفسیر جوامع الجامع*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طریحی، فخرالدین، ۱۳۶۲، *مجمع البحرین*، تحقیق سیداحمد حسینی، چ دوم، تهران، مرتضوی.
- طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۳ق، *اخلاق ناصری*، تهران، علمیه اسلامیة.
- فخررازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، *التفسیر الکبیر*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *اصول کافی*، تصحیح علی‌اکبر غفاری، چ چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- محمدی ری‌شهری، محمد، ۱۳۸۴، *میزان الحکمه*، چ چهاردهم، قم، دارالحديث.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۷۹، *آموزش فلسفه*، چ دوم، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- ، ۱۳۸۲، *آموزش عقائد*، چ نهم، تهران، امیرکبیر.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۷۸، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا.

پس از اثبات نظریاتی مانند جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاءِ نفس و حرکت جوهری و تکاملی آن، دیگر نبایستی بسیاری از گزاره‌های دینی و ظواهر قرآنی، نظیر صیورتهای روحی را مجازگویی بنامیم. (وجود) و تشکیک آن و پیوستگی درجات و مراتب وجودی و حرکت جوهری و اینکه جوهر ذات، در مسیر این وجودات حرکت می‌کند، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن روح را تبیین می‌کند. روح انسانی، مانند اعراض و صور مادی نیست که با تلاشی محل، نابود شوند؛ بلکه قابلیت بقاء و استقلال از بدن را دارد. هویت اصلی هر فردی بستگی به ساختار روحی او دارد. ثواب هم که از «ثوبه» است؛ یعنی ثوب و جامه‌شان را که تار و پودش را خود بافتند، در آنجا می‌پوشند.

نفس، جوهری است که در ذات خود حرکت دارد و تکامل می‌یابد؛ او که در ابتدای تکون خویش جسمی، بی‌شکل و بدون صورت و تنها قوه و استعداد بود، رفته رفته توسط اعمال، صورت می‌گیرد و شکل حقیقی آن به تدریج و متناسب با ملکات نفسانی تجسم می‌یابد، و براین اساس، اگرچه انسان‌ها از نظر صورت ظاهری یکسانند؛ ولی از نظر صورت باطنی و قیافۀ روح، انواع و اصناف گوناگونی دارند. بینش‌ها و گرایش‌های قلبی نیز از جمله پیش‌نیازهای معرفتی عناصر پنهان و رنگ‌دهندهٔ افعال در درون انسان است. قلب و توجهات قلبی، جایگاه محوری در رابطه با ارزش واقعی عمل دارد؛ بنابراین رفتار و طرز پوشش و لباس هر فرد، متناسب با نفس و هویت باطنی وی فعلیت و ظهور می‌یابد؛ زیرا هر کس طبق ساختار باطنی خود عمل می‌کند و از طرفی حقیقت باطنی انسان نیز مرهون اعمال و رفتارهای وی است.

از نظر قرآن، حقیقت هر انسانی، روح اوست که قبض می‌شود؛ و پوشش و نوع لباس، رابطهٔ مستقیمی با صفات و ویژگی‌های روح آدمی دارد. پوشش و حجاب رفتار و عملی است که منشأ نفسانی دارد و ارتباط قوی و لاینفک نفس با بدن باعث می‌گردد که حالات و صفات و تحولات روحی انسان در بدن تأثیر کرده و آن را به شکل نفس درآورد. بنابراین عفاف یک حالت نفسانی است که تجلی آن را در رابطه با غریزهٔ جنسی در صورت‌هایی از حجاب به صورت فطری در اغلب جوامع انسانی که فطرتی سالم دارند، ظهور می‌کند.

هر کس با داشتن فهمی عمیق از دین (تفقه) و انجام تکالیف دینی براساس شناخت بصری و بصیرتی، می‌تواند به مقامات بلندی راه یابد. ژرف‌نگری، و شناخت عمیقی که توأم با عمل در حوزهٔ اهداف، نیات و عمل (حسن و قبح فعلی و فاعلی)، به واسطهٔ عقل نظری صورت